

وقتی رفت

لیزا جوئل

مترجم: مائده توحیدی

دختر
آفتاب

سرشناسه
عنوان و نام پدیدآور : Jewell, Lisa : جول، لیزا
مشخصات نشر : تهران: دختر آفتاب: ابوعطا، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری : ۴۱۶ ص: ۵/۲۱۵/۱۴ : س.م
شابک : 978-622-99525-3-5 :
وضعیت فهرست نویسی : فیا
پادداشت : عنوان اصلی: Then she was gone : a novel, 2018.
عنوان دیگر : وقتی که او رفته
موضوع : داستان‌های انگلیسی -- قرن ۲۰م.
موضوع : English fiction -- 20th century:
شناسه افزوده : توحیدی، مانده، ۱۳۶۹ - مترجم
رده بندی کنگره : PZ۳-۷۹۲۶/۱۳۹۷
رده بندی دیویی : ۹۱۴/۸۳۳
شماره کتابشناسی ملی : ۵۴۴۱۸۹۶

کلیه حقوق چاپ و نشر این کتاب انحصاراً محفوظ
و درج نام یا هر قسمت از آن در تشریفات یا کتاب‌های
دیگر و ... منوط به کسب اجازه کتبی از ناشر است.

دختر
آفتاب

عنوان کتاب: وقتی رفت
ناشر: انتشارات دختر آفتاب
ناشر همکار: انتشارات ابوعطا
نویسنده: لیزا جول
مترجم: مانده توحیدی
ویراستار: ملک‌سیما طاهری
حروفچینی و صفحه‌آرایی: اتلیه طراحی انتشارات ابوعطا
لیتوگرافی: باختر
چاپ و صحافی: نقش‌نیزار
شمارگان: ۵۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۹۹۵۲۵-۳-۵

نشانی: تهران - خیابان آزادی - خیابان جمالزاده جنوبی - نیش کوچه وزیری - ساختمان
۱۳۱۳۸۳۶۴۷۱ - پلاک ۹۴ - واحد یک - کد پستی:
تلفن: ۰۹۳۸۳۳۸۰۴۷۹ (خط ۱۰۶۶۱۲۱۹۱)

وبسایت: www.abooata.com

پست الکترونیک: abooatapublication@gmail.com

اینستاگرام: abooata_publication

پست الکترونیک: info@abooata.com

اینستاگرام:

نوبت چاپ: اول

سال انتشار: ۱۳۹۸

قیمت: ۵۴۰۰۰ تومان



وظیفه‌ی ما حفظ و نگهداری محیط زیست برای آیندگان است.
متخیریم که برای تهیه این کتاب هیچ درختی قطع نشده است
و رنگ کاغذ آن به سلامت چشم‌ها آسیب نمی‌رساند.

فهرست مطالب

مقدمه.....	۹
------------	---

بخش اول

یک.....	۱۳
دو.....	۱۶
سه.....	۲۱
چهار.....	۲۴
پنج.....	۲۸
شش.....	۳۱
هفت.....	۳۵
هشت.....	۴۱
نه.....	۴۶
ده.....	۴۸
یازده.....	۵۳
دوازده.....	۵۸

بخش دوم

سیزده.....	۶۳
چهارده.....	۷۶
پانزده.....	۸۶
شانزده.....	۹۳
هفده.....	۱۰۳
هجده.....	۱۰۹
نوزده.....	۱۲۱
بیست.....	۱۳۴
بیست و یک.....	۱۴۰
بیست و دو.....	۱۵۱
بیست و سه.....	۱۶۱
بیست و چهار.....	۱۷۲
بیست و پنج.....	۱۸۸
بیست و شش.....	۱۹۶

بخش سوم

بیست و هفت.....	۲۰۵
بیست و هشت.....	۲۱۶
بیست و نه.....	۲۲۲
سی.....	۲۲۶

۲۴۰	سی و یک
۲۴۶	سی و دو
۲۴۹	سی و سه
۲۵۴	سی و چهار
۲۶۴	سی و پنج

بخش چهارم

۲۷۱	سی و شش
۲۷۷	سی و هفت
۲۸۰	سی و هشت
۲۸۹	سی و نه
۲۹۱	چهل
۳۰۰	چهل و یک
۳۰۱	چهل و دو
۳۰۳	چهل و سه
۳۱۳	چهل و چهار
۳۱۵	چهل و پنج
۳۱۸	چهل و شش
۳۲۲	چهل و هفت
۳۲۶	چهل و هشت
۳۳۱	چهل و نه
۳۳۳	پنجاه
۳۴۲	پنجاه و یک
۳۴۵	پنجاه و دو
۳۵۱	پنجاه و سه
۳۵۶	پنجاه و چهار
۳۶۵	پنجاه و پنج
۳۷۰	پنجاه و شش
۳۷۲	پنجاه و هفت

بخش پنجم

۳۷۷	پنجاه و هشت
۳۷۹	پنجاه و نه
۳۸۳	شصت
۳۸۸	شصت و یک
۳۹۳	شصت و دو
۳۹۸	شصت و سه
۴۰۳	شصت و چهار
۴۰۷	شصت و پنج
۴۱۳	کلام آخر

مقدمه

آن ماه‌ها؛ ماه‌های پیش از ناپدیدشدنش بهترین ماه‌ها بود. واقعاً بهترین بود. هر لحظه‌ای خود را مانند یک هدیه به او عرضه می‌کرد و می‌گفت من اینجام؛ یه لحظه‌ی فوق‌العاده‌ی دیگه. نگاهم کن! می‌بینی چقدر دوست‌داشتنی‌ام؟ هر صبح جنب‌وجوشی بود برای ریمل‌زدن و اضطراب رسیدن، ضربانی که با نزدیک‌شدن به ورودی مدرسه تندتر می‌شد و لذتی که با دیدن او درونش ایجاد می‌شد. مدرسه دیگر برایش قفس نبود؛ صحنه‌ی نورانی فیلم بود برای داستان عاشقانه‌اش.

الی مک باور نمی‌کرد که تنو گودمن قصد برقراری رابطه با او را داشته. تنو گودمن بی‌تردید جزو زیباترین بچه‌ها در یازده‌سالگی بود. در ده سالگی هم زیباترین بوده. نه سالگی و هشت سالگی هم همین‌طور. اما هفت سالگی نه. هیچ پسری در هفت‌سالگی خوش‌قیافه نیست. همگی ریزه‌میزه‌اند با چشمانی ورقلمبیده که کفش‌های بزرگ به پا و کاپشن‌های گشاد به تن دارند.

تنو گودمن تا به حال با دختری دوست نبود و همه فکر می‌کردند مشکل دارد. پسر لاغر و زیبایی بود و اساساً خیلی خیلی مهربان بود. الی سال‌ها رؤیای او بودن را در سر پروراند؛ خواه مشکل داشته باشد یا نه. همین که دوست او باشد برایش عین خوشبختی بود. مادر جوان و زیبایش هر روز تا مدرسه او را همراهی

می‌کرد. لباس ورزشی می‌پوشید و موهایش را دم‌اسبی می‌بست و معمولاً سگ سفیدی همراهش بود که تنو قبل از ورود به مدرسه آن را می‌بوسید و روی زمین می‌گذاشت؛ سپس مادرش را می‌بوسید و سالانه‌سالانه وارد مدرسه می‌شد. اهمیت نمی‌داد چه کسانی او را دیده‌اند. به خاطر سگ پشمالو یا مادرش خجالت نمی‌کشید. اعتماد به نفس داشت.

سال پیش، یک روز، درست بعد از تعطیلات تابستان سر صحبت را با الی باز کرد. همین‌طوری. وقت نهار، چگونگی انجام تکالیف یا چیزهایی از این قبیل؛ و الی که واقعاً چیزی نمی‌دانست فوراً فهمید که او مشکلی ندارد و با او صحبت می‌کند چون دوستش دارد. کاملاً مشخص بود. و به همین شکل آنها با هم دوست شدند. الی فکر می‌کرد پیچیده‌تر از اینها باشد.

اما یک حرکت اشتباه، یک لغزش کوچک در برنامه‌ی زندگی، پایان ماجرا بود. نه فقط زندگی عاشقانه‌اش، که تمام آن. جوانی. زندگی. الی مک. همه از بین می‌رفت. برای همیشه از بین می‌رفت. اگر می‌توانست به عقب برگردد و مثل گلوله‌ی کاموای پشمی آن را باز کند، گره‌های موجود در کاموا را می‌دید؛ علامت‌های هشداردهنده. با نگاه به گذشته آن را از آغاز واضح و روشن می‌یابیم. اما وقتی برمی‌گردیم، وقتی او از هیچ چیز، هیچ نمی‌دانست، متوجه آمدن آن نمی‌شد. مستقیماً با چشمان باز به سوی آن رفت.